

باسمه تعالی

۱ **الوجه الاول: آیه «و امر بالعرف»**

۲ **الوجه الثانی: امر به متعارف در چندین آیه از قرآن**

موضوع: حجج و امارات / سیره / مقام اول / جهت چهارم

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسات قبل بحث از سیره عقلاء شروع شده و گفته شد گاهی مصب سیره عقلاء حجیت است و گاهی اموری مانند ضمانت و ولایت و صحت است. ابتدا در قسم اول بحث شروع شده و در بحث ثبوتی گفته شد اعتبار سیره در دائره احکام شرعی نیاز به امضاء شارع دارد. اکنون بحث اثباتی و ادله اعتبار بررسی می‌شوند.

همانطور که گفته شد برخی از حجج عقلائیه در عصر معصومین علیهم السلام ظهور و بروز داشته مانند «ظهور» و «خبر تقه» و «اطمینان»، و برخی از حجج عقلائیه در آن عصر وجود خارجی نداشته‌اند مانند احتجاج به «عکس و فیلم» و «اثر انگشت» و «جواب آزمایش» (ممکن است گفته شود این امور مفید علم و اطمینان بوده لذا نزد عقلاء مورد قبول واقع شده است؛ پاسخ این است که این امور نزد عقلاء مورد قبول است هرچند مفید علم یا اطمینان نشود.

اعتبار هر دو دسته از حجج عقلائیه یکجا مطرح می‌شود (هرچند برخی به صورت مستقل هر دسته را بررسی نموده‌اند)، و در ذیل هر استدلال برای اعتبار حجج عقلائیه اشاره می‌شود که این استدلال اعتبار هر دو دسته را ثابت می‌کند و یا فقط اعتبار دسته اول را ثابت می‌کند؛ زیرا وجوهی برای اعتبار حجج عقلائیه مطرح شده که برخی اعتبار مطلق حجج عقلائیه را اثبات کرده و برخی فقط اعتبار حجج موجوده در آن عصر را اثبات می‌کند. وجوهی برای اعتبار حجج عقلائیه (یعنی اینکه بشود در دائره احکام شرعی نیز از آنها استفاده کرد) ادعا شده که هر یک مستقلاً بررسی می‌شوند:

الوجه الاول: آیه «و امر بالعرف»

اولین دلیل بر اعتبار حجج عقلائیه استدلال به یکی از آیات شریفه قرآن است «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»؛ در این آیه شریفه سه دستور وارد شده که اولی امر به عفو و بخشش است، امر دوم نیز محل استدلال است، و امر سوم پرهیز از همنشینی با افراد نادان است. مراد از «العرف» در این آیه شریفه همان امر رائج و متعارف است، زیرا ماده «عرف» به معنای شناخته شده و پذیرفته شده است. بنابراین آیه شریفه دستور عمل به امور رائج و پذیرفته شده توسط مردم را می‌دهد.

از سویی حجیت ظهور نیز امری رائج و شناخته شده است. خداوند متعال به نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرموده به امور رائج امر نما، که به دلالت التزامی شامل امر به حجیت ظهور می شود.

به نظر می رسد این استدلال صحیح نیست، زیرا «عُرف» گرچه در استعمال دیگری به معنی امور متعارف و رائج به کار رفته باشد، اما در این آیه شریفه به معنای امر معروف و مستحسن است. بنابراین شامل حجیت ظهور نبوده و فقط شامل اموری نظیر «ردّ امانت» و «ایثار» و «تصدّق» است که از مستحسنان عرفیه هستند. معنای عُرف در تفسیر بیضاوی نیز «المستحسن من الافعال» گفته شده است.^۳ مؤید این معنی برای عُرف نیز روایتی ذیل این آیه شریفه در تفسیر صافی است «و فی الجوامع عن الصادق علیه السلام أمر الله نبيه بكمارم الأخلاق و لیس فی القرآن آیه أجمع لکمّارم الأخلاق منها».^۴ پس آیه ناظر به جهات اخلاقی است.

این استدلال (اگر دلالت آیه تمام بود) اعتبار جمیع حجج عقلائیّه را ثابت می کرد.

الوجه الثانی: امر به متعارف در چندین آیه از قرآن

استدلال دوم این است که خداوند متعال در آیات عدیده، ضابط و ملاک برای برخی امور را «ما هو المتعارف» قرار داده و به سبب تعدّد این مطلب، از آن امور الغای خصوصیت شده لذا اهتمام شارع به امور متعارف در تمام موارد ثابت می شود. از سویی نیز حجیت ظهور از امور متعارف است. بنابراین اعتبار حجج عقلائیّه مانند عمل به ظهور ثابت می شود. چهار آیه وجود دارد که ضابط را متعارف قرار داده است:

الف. در مورد وصیت: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»^۵ در این آیه شریفه «كُتِبَ» به معنای فرض و واجب است. مراد از «حَضَرَ» در آیه نیز رسیدن نشانه مرگ است. «خَيْرًا» نیز کنایه از مال است، زیرا هرچند برخی آن را به معنی مال کثیر دانسته اند اما علمای ما تمایل به تفسیر اول دارند. پس آیه شریفه دلالت دارد وقتی نشانه مرگ رسید باید برای پدر و مادر و اقارب به نحو متعارف وصیت شود (نه اینکه همه اموال را به یک نفر داده، و یا نه اینکه یک هزار تومانی به یک نفر داده شود).

۲. ملازمه بین آنها لاقلاً عرفی هست و ممکن است ادعای ملازمه عقلیه نیز بشود؛ به سبب امکان مناقشه در ملازمه عقلیه، دلالت التزامیه عرفیه گفته می شود که مناقشه ای در آن نباشد.

۳. انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۳، ص ۴۶؛

۴. تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۲۶۱.

۵. سورة البقرة، الآیة ۱۸۰.

اشکالی مطرح شده که این آیه شریفه (که ظاهر آن وجوب وصیت است) به وسیله آیات میراث نسخ شده، لذا قابل استدلال نیست؛ پاسخ این است که حتی اگر آیه شریفه منسوخه باشد، خللی به استدلال وارد نمی‌شود؛ زیرا نسخ به معنای برداشتن تکلیف است، نه اینکه معروفیت نسخ شده باشد.

ب. در مورد طلاق: «وَ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلِّغْنَ النِّسَاءَ النَّسَاءَ فَبَلِّغْنَ أَجْلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لَتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُومًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ در این آیه شریفه مراد از «فبلغن اجلهن» نزدیک شدن زمان عده است؛ و مراد از «فامسکوهن» رجوع کردن قبل از اتمام زمان عده است؛ و مراد از «سرحوهن» رها کردن و عدم رجوع تا اتمام زمان عده است که موجب جدایی زن و شوهر می‌شود. پس در این آیه نیز امر شده به رجوع کردن و رها کردن به نحو متعارف.

ج. در معاشرت با همسر: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا»؛ در این آیه شریفه نیز امر به زندگی زناشویی به نحو متعارف شده است.

د. در مهریه امه: «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمَنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَنْتُمْ فَانكِحُوا بِفَاحِشَةٍ فَلْيُحْصِنَنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ در این آیه شریفه نیز امر شده اگر قدرت ندارید با زنان آزاد ازدواج نمایید، با اماء ازدواج کنید؛ اما مهر و اجر آنها را به نحو متعارف بدهید.

در نتیجه «معروف» و «متعارف» در چهار دستور مختلف در موارد متفاوت، به عنوان ضابطه و ملاک معرفی شده است. با الغای خصوصیت (به دلیل تعدد موارد)، کشف می‌شود شارع، هر امر متعارف را امضاء نموده است. از امور متعارف خبر ثقه و ظهور می‌باشند که توسط شارع امضاء شده‌اند.

به نظر می‌رسد این استدلال نیز صحیح نیست؛ زیرا «معروف» با قبول اینکه در این موارد به معنای متعارف و رائج بین مردم است، قید متعلق یا موضوع است. توضیح اینکه در سه آیه اول امر به وصیت و امساک و معاشرت شده که این سه متعلق تکلیف بوده و قید آنها «معروف» است. پس معروف در این سه آیه شریفه، قید متعلق است؛ در آیه چهارم نیز امر به اعطاء اجر

۶. سورة البقرة، الآية ۲۳۱.

۷. سورة النساء، الآية ۱۹.

۸. سورة النساء، الآية ۲۵.

شده که متعلق تکلیف «اعطاء» و قید متعلق المتعلق یا موضوع نیز «معروف» است. پس در این موارد امر به «عمل به معروف» نشده، بلکه قید متعلق یا موضوع را معروف قرار داده‌اند. امر به چیزی که قید آن معروف است به معنای امر به معروف نیست، نظیر اینکه امر به نماز با وضو شده و امر به طواف با وضو شده اما این موارد دلالت بر امر به وضو نداشته و وضو واجب نیست. این استدلال نیز (اگر تمام بود) اعتبار تمام حجج عقلائیه را ثابت می‌کرد.